

مفهوم‌شناسی واژه «هنر» در عرفان با تکیه بر شعر حافظ

دکتر حیدر قلی‌زاده* - فرهاد محمدی**

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان - دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

چکیده

واژه هنر در متون کهن در معانی گوناگونی به کار رفته و در تمام انواع متون ادبی هر صفت و مفهومی که جنبه مثبت داشته با عنوان هنر بیان شده است. این واژه در حماسه بر هر عمل و صفتی که دارای ارزش و در ارتباط با آیین پهلوانی و حماسی بوده، اطلاق شده است. خالقان آثار تعلیمی و غنایی نیز هرگاه خواسته‌اند مفهومی را برجسته جلوه دهند، آن را هنر نامیده‌اند. به نظر می‌رسد مفاهیمی که از این واژه برداشت می‌شود، ناشی از خود واژه نیست، بلکه گوناگونی معنایی آن، نتیجه بافت موضوعی است.

در عرفان هم واژه هنر علاوه بر معانی رسمی و عامی که در غیر عرفان نیز وجود دارد، برای معانی خاصی که شاعران عارف مد نظر داشته‌اند، به کار رفته است. در شعر حافظ هنر در چند معنا به کار گرفته شده است: عشق، رندی، نظر بازی، توکل، غم و دیگر مفاهیمی که در عرفان مهم‌اند و هنر دانسته شده‌اند. اما مهم‌ترین نکته مورد بحث در شعر حافظ، اطلاق هنر به عمل سیر و سلوک و اشاره به عارفان با عنوان «اهل هنر» است. در این نوشتار نخست به واژه هنر در متون کهن اشاره می‌کنیم، سپس به معنای خاص آن در شعر حافظ می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: هنر، عرفان، بافت، حافظ، شعر.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۰۷/۱۶

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۱۲/۰۹

*Email: gholizade2002@yahoo.com (نویسنده مسئول)

**Email: mohammadifarhad65@gmail.com

مقدمه

از نظر ریشه‌شناسی واژه هنر (hu-nar) ریشه در زبان سنسکریت و زبان‌های ایرانی باستان دارد و از دو جزء «سو» در هندی باستان یا «هو» در ایران باستان به معنی نیک و خوب و «نر» یا «نره» به معنی مرد، زن یا در کل آدمی تشکیل شده است. ترکیب هونر در زبان فارسی میانه یا پهلوی به صورت هنر (hunar) درآمده که معنی لغوی آن انسان کامل و فرزانه است. (ر.ک: رضی ۱۳۷۶، ج ۳: ۱۳۷۶) البته در متون اوستایی^(۱) این واژه در معانی توان و قوت، چیره‌دستی و مهارت، چابکی و چالاکی نیز به کار رفته است. (رایشلت ۱۳۸۳: ۷۰۷، ۶۹۷) همچنین در فرهنگ واژه‌های اوستا (۱۳۶۹) ذیل واژه هونر (hunara) معانی هنر، خوبی و دلاوری ذکر شده است. در جای دیگر با توجه به بند ۴۵ از کتیبه (Dnb)^(۲) بیان شده که معنای واژه هنر در فارسی باستان «مهارت و چیرگی» بوده است. در فرهنگ برهان قاطع نیز آمده است که هنر در اوستا (hunara) به معنی عظمت، استعداد و قابلیت است که در هندی باستان sūnara و در سنسکریت sundara به معنای زیبا و قشنگ بوده است. (معین ۱۳۷۶: ۲۳۸۱)^(۳)

با توجه به ریشه‌شناسی و ترکیب اجزا، تصور بر این است که معنای این واژه در اصل با فضایل و کمالات مرتبط بوده است. میدی در کشف‌الاسرار چندین جا واژه «هنری» را برای معادل فارسی و ترجمه «زگی»، «تزگی» و «زکوة» آورده و در ترجمه آیه «هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ؟» (النازعات/ ۱۸) نوشته است: «اوفتَدت که پاک و هنری شوی؟» و درباره بلال حبشی گفته است: «بلال مسلمان بود پاکدین و هنری» (۱۳۸۲، ج ۱۰: ۵۱۳، به نقل از شعار ۱۳۷۷: ۳۳۸)^(۴) کاربرد واژه «هنری» در معنای پاک با معنای حاصل از ریشه این واژه یعنی انسان پاک، نیکو و خوب یکسان است. ریشه‌شناسی این واژه بر این موضوع دلالت دارد که برخلاف آنچه امروزه وجود دارد، کاربرد آن در معانی و مفاهیم مربوط به فضایل و کمالات انسانی که در متون

کهن ادب فارسی نیز بسیار به چشم می‌خورد، کاربرد حقیقی بوده و به مرور زمان برای اطلاق به فن و صنعت کاربرد مجازی پیدا کرده است؛ چون ریشه‌شناسی این واژه چندان با معنای فن و صنعت مرتبط نیست و جز از راه کاربرد مجازی نمی‌توانسته است بر این مفهوم دلالت داشته باشد.

با توجه به اینکه در گذشته واژه «هنر» در مقابل «عیب» به کار می‌رفته است و معنای عیب نیز نقص و کاستی بوده، معنای «هنر» نیز چیزی در حدود کمال و فضیلت بوده است:

گر ترشح بیشتر گردد ز غیب نه هنر ماند در این عالم نه عیب
(مولوی ۱۳۷۳ / ۱ / ۲۰۷۰)

به هر حال واژه هنر در ادبیات فارسی از جمله واژگانی است که در معانی فراوانی به کار رفته است. به گونه‌ای که هر نوع صفت، عمل و فعالیت که جنبه مثبت داشته با نام «هنر» بیان و دارنده آن صفت و معنا نیز «هنرمند» خوانده شده است. کافی است به مواردی در آثار نظم و نثر کلاسیک مراجعه کرد تا مشخص شود که دایره مفاهیم و صفاتی که این واژه برای آنها استعمال شده، چه اندازه گسترده است. در متون کهن ادب فارسی از فضایل انسانی گرفته تا نویسندگی و دلیری و رزم همگی با عنوان «هنر» معرفی شده‌اند. از این گوناگونی معنایی واژه «هنر» در متون کهن دو اصل مهم به دست می‌آید: ۱- واژه هنر ذاتاً معانی گوناگون ندارد، بلکه ماهیت این واژه به گونه‌ای است که می‌تواند به هر معنا و مفهومی نسبت داده شود؛ ۲- معانی متعدد این واژه برآمده از بافت و موقعیت‌های گوناگونی (حال و مقام سخن) است که در آنها به کار رفته است.^(۵)

پیشینه تحقیق

پیش از این، چندین تحقیق به صورت مقاله درباره واژه «هنر» در آثار ادبی گذشته انجام شده است. بیشتر این تحقیق‌ها در رابطه با معانی گوناگونی است که با عنوان

هنر در شاهنامه به کار رفته است. در مقاله اول با عنوان «هنر در شاهنامه» نویسنده بیان کرده که واژه هنر در مجموع به صورت مفرد، جمع و سایر ترکیبات وصفی و مصدری، ۴۱۵ مرتبه در این اثر تکرار شده است. (فلاحی ۱۳۸۴: ۶۲)

در مقاله دوم با عنوان «معانی مختلف هنر در شاهنامه»، علاوه بر اینکه شاهد مثال‌های زیادی برای نشان دادن معانی متعدد این واژه ذکر شده، دسته‌بندی‌ای نیز راجع به این معانی صورت گرفته که بسیار مفید و بجا واقع شده است. براساس این دسته‌بندی واژه هنر که طبق گفته نویسنده مقاله جمعاً در ۴۳۷ بیت به کار رفته است، با توجه به میزان وضوح معنایی آن در سه دسته قرار می‌گیرد: ۱- مواردی که با توجه به صراحت بیان فردوسی، معنای آنها واحد است (۱۰۷ بیت)؛ ۲- مواردی که فردوسی هنگام وصف یکی از شخصیت‌ها، صفاتی را به عنوان مصداق هنر بدان‌ها نسبت می‌دهد (۱۵ مورد)؛ ۳- مواردی که معنی آنها دقیقاً مشخص نیست و می‌توانند بر هر معنایی حمل شوند. (۳۱۶ بیت) (یمینی ۱۳۵۰: ۲۹۳ - ۲۹۲) اینکه در بعضی جاها در شاهنامه معنای واژه هنر مشخص است و در بعضی جاها مشخص نیست، به بافت و زمینه‌ای مربوط است که واژه در آن به کار رفته است. نویسندگان مقاله «هنر در شاهنامه» نیز نخست مخاطبان هنر را بر حسب طبقه اجتماعی افراد به صورت درصدی طبقه‌بندی کرده‌اند، سپس معانی و کاربرد آن را نشان داده‌اند. (پرینان و دیگران ۱۳۹۱: ۲۷۵ - ۲۶۵) شعار نیز مقاله‌ای با عنوان «هنر در سخن سعدی» نوشته که در آن به معنای واژه هنر در آثار سعدی اشاره کرده است. در این پژوهش که داده‌های آن با روش کتابخانه‌ای گردآوری شده است، در آغاز واژه «هنر» را ریشه‌یابی کرده‌ایم، سپس درباره کاربرد آن در انواع ادبی (حماسی، تعلیمی و غنایی) بسیار مختصر توضیح داده‌ایم. در بخش اصلی مقاله نیز پس از اشاره به جایگاه این واژه در عرفان، مفاهیم و معنای آن را در شعر حافظ بررسی کرده‌ایم.

برای اینکه مشخص شود که آیا واژه «هنر» در عرفان و آثار عرفانی در همان معنایی به کار رفته که در متون و انواع ادبی دیگر به کار رفته است، ضرورت دارد که این واژه در بافت عرفانی نیز بررسی و تحلیل شود. با این پژوهش تا حدودی مشخص می‌شود که واژه «هنر» در عرفان چه معنایی دارد و شاعران عارف آن را در چه مفاهیمی به کار برده‌اند.

نگاهی به واژه هنر در متون انواع ادبی

واژه «هنر» از آن نوع واژگانی است که با نسبت دادن آن به صفات و معانی متعدّد می‌توان گزاره‌های معنایی نامحدودی تولید کرد؛ از این رو در انواع مختلف ادبیات کلاسیک، در معانی گوناگونی به کار رفته و در هر دوره متناسب با نوع ادبی و جهان‌بینی رایج، حوزه معنایی خاصی داشته است. برای نمونه در ادب حماسی فراوان می‌توان گزاره‌هایی از این دست یافت: «پهلوانی هنر است»، «نیزه‌افکنی هنر است»، «عدالت هنر است»؛ به گونه‌ای که از نوشتن و نویسندگی تا شرم و حیا و نژاد همگی «هنر» نامیده شده‌اند:

مرا از هنر موی بُد در نهان که آنرا ندیدی کس اندر جهان
(فردوسی ۱۳۸۰: ۱۳۳۶)

هنرها ز دیدار او بگذرد همان شرم و آزدگی و خرد
(همان: ۳۳۰)

که ما را مکش تا یکی نو هنر بیاموزی از ما کت آید به بر
نوشتن به خسرو بیاموختند دلش را به دانش برافروختند
(همان: ۱۲)

به فرهنگ پرور چو داری پسر نخستین نویسنده کن از هنر
(اسدی ۱۳۵۴: ۴۶۳)

به همین سبب این واژه در حماسه از جمله واژگان پرکاربرد به شمار می‌رود که در معانی گوناگون به کار رفته و دایره معنایی آن بسیار گسترده است. اما این معانی متعدّد با توجّه به اینکه زمینه حماسه عینی است، در چهارچوب محسوسات و در ارتباط موضوعی با حماسه و مسائل مربوط بدان قرار دارند.^(۶)

در ادب تعلیمی نیز همانند حماسه واژه «هنر» به صفات و مفاهیم زیادی نسبت داده شده و گزاره‌های بسیاری به دست آمده است: «نکونامی هنر است»، «زهد هنر است» و جز آنها:

چون نام بد و نیک همی از تو بماند پس به ز نکونامی ما را هنری نیست
(سنایی ۱۳۸۸: ۱۰۰)

«نقل است که صادق را گفتند: همه هنرها داری، زهد و کرم باطن و قرّة‌العین خاندانی.» (عطار ۱۳۸۳: ۷۷)

در ادب غنایی باز بر همین منوال: «زیبایی هنر است»، «عشق‌بازی هنر است» و جز آنها:

در خطّه این خط مجازی نیکو هنری است عشق‌بازی
(جامی ۱۳۷۵: ۷۸۵)

هر یک از حوزه‌های تعلیمی - حکمی، غنایی - عاشقانه، حماسه و عرفان به دلیل ماهیت متفاوت، بافت و زمینه خاصی محسوب می‌شوند که فضای حاصل از آن باعث می‌شود بعضی از واژگان (مانند هنر) در هر یک از این حوزه‌ها جهت معنایی خاصی داشته باشند. تعیین معنای دقیق واژه «هنر» جز با توجّه به بافتی که در آن به کار رفته، غیرممکن است. علت این امر نیز سیّالیت این واژه است که به تنهایی و خارج از بافت موضوعی، معنا و مصداق معینی ندارد. این بافت موضوعی است که جهت معنایی و فضای کلی واژه هنر را معین می‌کند. مثلاً در ادبیات مدحی این واژه در موقعیت‌های مختلف برای تمام صفاتی که به کار رفته است که

شاعران و نویسندگان به ممدوح نسبت داده‌اند. اگر موضوع سخن، شجاعت و دلاوری ممدوح بوده این واژه برای هر عمل و صفتی که به نحوی با شجاعت و دلاوری ربط داشته، به کار رفته است (تیراندازی، نيزه‌افکنی، زور بازو، شمشیرزنی و...). یا چنانچه زمینه بحث، بذل و بخشش بوده، شاعر یا نویسنده واژه هنر را در صفات و خصلت‌های مربوط به این معنی به کار برده است. بنابراین، این موضوع مسلّم است که جهت معنایی و ماهیت این واژه در هر یک از ادبیات مدحی، تعلیمی، غنایی و عرفانی متفاوت است. اگرچه واژه هنر در متون هر یک از انواع ادبی به کار رفته است و در بیشتر موارد معنای فضیلت و کمال می‌دهد، اما در هر یک از انواع ادبی مصداق این فضیلت و حوزه‌ای که بدان تعلق می‌گیرد، متفاوت است.

در ادبیات فارسی مفاهیم و معانی متعددی که واژه هنر برای آنها به کار برده شده، آن چنان فراوان‌اند که شمارش و نام‌بردن تک‌تک آنها کار گسترده و طاقت‌فرسایی است. اما می‌توان آنها را در گونه‌های مشخصی دسته‌بندی کرد. با توجه به اینکه از همان اوایل شعر فارسی، واژه هنر در کنار معنای امروزی یعنی کسب توانایی و مهارت در فنی (تخصص در فن ظریف)،^(۷) در جنبه دیگری نیز که به خصایص فردی و فضایل درونی مربوط می‌شود، به کار رفته است، می‌توان دو گونه کلی به دست داد که با قرار گرفتن تمام مفاهیم این واژه در این دو گونه، تفکیک مشخصی حاصل شود: ۱. صفات، فضایل و کمالات انسانی که در جنبه ذهنی قرار می‌گیرند؛ ۲. در معنای خاص امروزی یعنی فن و مهارت در عملی که نمود عینی دارد:

بود از ندمای شه جوانی در هر هنری تمام دانی

واژه هنر در عرفان

واژه هنر در آثار عرفانی علاوه بر معنای عام و متداول، بار معنایی خاصی نیز پیدا کرده که با سنت معنایی آن متفاوت است. مفاهیم و معنایی که عارفان از این واژه در ذهن داشته‌اند، حوزه جدیدی است که ماهیت عرفانی - الهیاتی دارد؛ در واقع این واژه در عرفان نشانه‌ای می‌شود برای معانی و مفاهیم عارفانه، عاشقانه، الهی و جز آنها؛ از این رو معنای کسب هنر در عرفان چیزی است در حدود کسب مقامات معنوی و درجات کمال. واژه هنر در معنای عام و متداول که در انواع دیگر متون ادبی نیز کاربرد دارد، به هنرهایی اطلاق می‌شود که با زندگی اجتماعی و دنیوی انسان مرتبط است؛ اما معنای خاص عرفانی آن به نوع هنری اشاره دارد که دارای بُعد آسمانی است. از این رو، هنر در عرفان چون بُعد جدیدی پیدا می‌کند، از نظر ماهیتی به دو نوع تقسیم می‌شود: ۱. هنر زمینی و دنیوی (= اکتسابی / ظاهری)؛ ۲. هنر آسمانی و الهی (باطنی / معنوی). نوع دوم که در عرفان اهمیت ویژه‌ای دارد و مورد توجه واقع شده، هنر انسان در رسیدن به معرفت حقیقی و طی سلوک جهت وصال به حق و حقیقت است.^(۸) در واقع موضوع مهم و آنچه اهمیت دارد، اطلاق واژه هنر به عمل سیر و سلوک عارفان و شناخت حقیقت و معرفت خداوند است که در شعر شاعران عارف به‌ویژه حافظ نمودار شده است. این نوع کاملاً بُعد الهی و متافیزیکی دارد و به رابطه انسان با عوالم روحانی و ماورائی مربوط می‌شود. هنر در این جنبه فلسفه خاصی پیدا می‌کند و از حالت عینی و محسوس خارج می‌شود و رنگ متافیزیکی و ذاتی - معنوی به خود می‌گیرد.

اینکه گفته شود هنر باعث کمال و تعالی انسان می‌شود با این مطلب که تعالی و کمال انسان هنر است، دو موضوع کاملاً جدا از هم است.^(۹) در شعر شاعران عارف، به‌ویژه حافظ، وقتی که واژه هنر در معنای خاص به کار گرفته می‌شود،

منظور این است که معرفت الهی یک نوع هنر است و هر منزل و مقامی که عارف در رسیدن به معرفت الهی و وصال حقّ طی می‌کند، هنر او محسوب می‌شود. در عرفان هنگامی که سخن از سلوک معنوی و روحانی مطرح است، تکیه بر هنرهای ظاهری و رسمی (دنیوی - اجتماعی) همچون دانش، طاعت و جز آنها نه تنها بی‌هنری است، بلکه نوعی حجاب محسوب می‌شود. در این مسیر شخص هر اندازه اظهار بی‌هنری کند، به هنر خاصّ عرفانی نزدیک‌تر است. بدین معنا که انسان زمانی صاحب هنر آسمانی و الهی می‌شود که خود را از هنرهای زمینی و دنیوی پاک کند. هنرهای زمینی در درک عالم الهی کارآیی ندارند؛ برای درک این عالم و حقایق آن هنرهایی از جنس خود آن لازم است. هنرمند واقعی در عرفان کسی است که چشم به هنرهای خود ندارد و آنها را رها کرده است؛ در نتیجه هنر الهی، بی‌هنری از هنرهای زمینی است:

هنر چو بی‌هنری آمد اندر این درگاه هنروان ز چه شادیت؟ چون نه زین نفرید

(مولوی ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۳۵)

هر آن کس کو هنر را ترک گوید ز بهر تو، هنرمند عظیم است

(همان، ج ۱: ۲۰۶)

در نظر مولانا معرفت حقیقی هنر واقعی است که با عدم توجه به ظواهر و عدم تکیه بر هنرهای ظاهری چون تقوا، دانش و جز آنها محقق می‌شود. به دلیل اینکه تکیه بر هنرهای خود غرور، خودبینی و هوشیاری را به همراه دارد، در عرفان هنرمندی که دیده در هنر خود دارد، نمی‌تواند گوهر معرفت روحانی را درک کند. هنر عارف آن است که دل خود را چون صدف از هنرهای دنیوی پاک کند. وقتی عارف از هنرهای دنیوی ساده و بی‌نقش شد، مستعد دریافت هنر آسمانی (گوهر معرفت) می‌شود:

یکی گولی همی‌خواهم که در دلبر نظر دارد نمی‌خواهم هنرمندی که دیده در هنر دارد
دلی همچون صدف خواهم که در جان گیرد آن گوهر دل سنگین نمی‌خواهم که پندارد گهر دارد
(مولوی ۱۳۶۳، ج ۲: ۵۸)

در دنیا هنرها را برای دوری از عیب‌ها و نواقص کسب می‌کنند تا به وسیله آنها به کمال برسند؛ اما در عرفان داشتن این نوع هنرها نه تنها نشانه کمال نیست، بلکه عین عیب و کاستی است. هنرهای دنیایی باعث هوشیاری فرد می‌شوند و هوشیاری در دنیا نیز بی‌خبری از عوالم الهی را به دنبال دارد. از این رو، هوشیاری در عرفان بزرگ‌ترین عیب محسوب می‌شود:

همه صیاد هنر گشته پی بی‌عیبی همه عیبید چو در مجلس جان هشیارید
(همان، ج ۲: ۱۴۸)

سودا در معنای عرفانی خود، نقطه مقابل هشیاری است و مفهومی در حد مستی و ترک هوش دارد. هشیاری و دانش، هنرهای زمینی هستند در حالی که سودا، هنر آسمانی و الهی است:

این نور دیده‌اند که دیوانگان راه سودا همی‌خرند و هنرها همی‌دهند
(همان، ج ۲: ۱۸۹)

در عرفان هنری که به شناخت حقیقت و خدا منجر نشود، ارزشی ندارد. این موضوع را می‌توان از تفکیکی دریافت که مولانا بین دو نوع هنر قائل می‌شود: هنری که باعث نجات و رستگاری فرد می‌شود؛ هنری که موجب بدبختی و خسران هنرمند می‌شود:

سامری را آن هنر چه سود کرد کآن فن از بابُ اللّٰهش مردود کرد
بوالحکم آخر چه بریست از هنر سرنگون رفت او ز کفران در سقر
خود هنر آن دان که دید آتش عیان نه کپ دَلَّ علی النَّار الدّٰخان
(مولوی ۱۳۷۳ / ۶ / ۲۵۰۶ - ۲۵۰۲)

در اندیشه مولانا هنر باید دلالت عینی و یقینی داشته باشد و هنرمند را به عین‌الیقین و حق‌الیقین رهنمون کند. هنرهای زمینی و دنیوی منتهی به معرفت یقینی

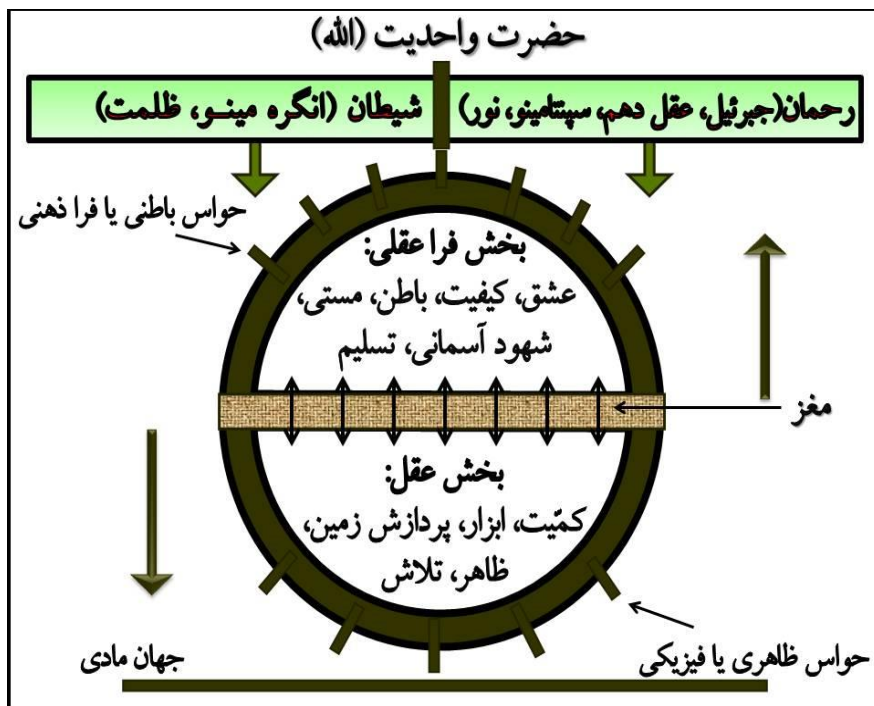
و درک حقیقت نمی‌شوند. از این رو، اگرچه در ظاهر اشخاصی که در این گونه هنرها کامل‌تر باشند، نزدیک‌ترین افراد به درگاه خداوند تلقی می‌شوند اما در اصل دورترین و بیگانه‌ترین افراد هستند:

هر که کامل‌تر بود او در هنر او به معنی پس به صورت بیشتر (مولوی ۱۳۷۳ / ۳ / ۱۱۶۳)

جایگاه هنر نسبت به علم در عرفان

انسان همانند جهان هستی دو ساحت وجودی دارد: بخش عقلی و بخش فراعقلی (یا همان بخش عشق). او با امکانات عقلی خود امور زمینی را ادراک می‌کند و ابزار این بخش همان حواس ظاهری یا آستانه درک فیزیکی است. اما اگر او بخواهد به ادراک امور آسمانی و متافیزیکی دست بیابد، ناگزیر باید بتواند بخش فراعقلی یا فراذهنی خود را فعال (اکتیو) نماید و این میسر نیست جز با تعطیلی یا تضعیف ادراکات حس ظاهری. در اینجا است که اطلاعات و آگاهی‌هایی را می‌تواند از طریق روزنه‌های دل خود که همان حواس باطنی او یا آستانه درک فراذهنی او است، دریافت نماید. این اطلاعات می‌تواند از دو منبع اخذ شود: آگاهی‌های رحمانی و آگاهی‌های شیطانی. آگاهی‌های رحمانی در جهت کمال، وحدت، صلح، معرفت، خودشناسی، خداشناسی، جهان‌شناسی، کلیات عقلی، ادراک جمال یار، درک اناالحق، درک تن واحده، درک تسلیم شدن به خدا و بسیاری دیگر از ادراکات است، اما آگاهی‌های شیطانی عموماً در جهت قدرت‌نمایی و نفوذ در دیگران و ذهن‌خوانی و شخصیت‌خوانی، ایجاد تفرقه و کثرت (در افراد و اذهان و ادیان و مذاهب و...) و ایجاد تضاد، ایجاد ترس و تهدید، تشویق به غمگینی و تشویق به جزء‌نگری، تشویق به کمیت‌گرایی و ترویج ظاهر‌بینی و جز آنها است.

جدول ۱: نمودار دو ساحت وجودی انسان



مفاهیمی که در عرفان هنر الهی و آسمانی محسوب می‌شود، به بخش فراعقلی وجود انسان تعلق دارد و هنرهای زمینی و دنیوی نیز مربوط به بخش عقلی است. شاعران عارف سیروسلوک را تنها از راه هنر ممکن می‌دانند نه از راه علم. این موضوع بر این نکته دلالت دارد که در اندیشه‌های آنان واژه هنر جایگاه مهمی نسبت به واژه علم دارد. البته این موضوع در عرفان عملی واضح‌تر است تا در عرفان نظری. در عرفان نظری که به علم و فلسفه نزدیک‌تر و نماینده برجسته آن ابن‌عربی است، احوال و مقامات سالکان علم دانسته و از آنها با عنوان علوم یاد شده است. (قیصری ۱۳۸۷، ج ۲: ۵۷۳) ابن‌عربی مستقیماً حکمت حاصل از سلوک عارفان را علم ارجل = پاها خوانده و قیصری در شرح آن گفته است که «این

حکمت احدیت عبارت از علومی است که به واسطه سلوک حاصل می‌شود... چون سلوک و رفتن به وسیله پاها است، گفت (یعنی ابن عربی) علم ارجل = پاها» (قیصری ۱۳۸۷، ج ۲: ۵۷۵) در حالی که همین موضوع در شعر شاعران عارف، نمونه‌اعلای عرفان عملی بیشتر با عنوان هنر بیان شده است. سنایی نیز همانند حافظ از معارفی که سالک در طول سلوک خود کسب کرده با عنوان «هنر» نام می‌برد:

علم خواندی نگشتی / اهل هنر
جهل از این علم تو بسی بهتر
(سنایی ۱۳۷۴: ۱۱۰)

شناخت و حکمت حاصل از سیروسلوک که نزد ابن عربی علم ارجل (= پاها) است، در اندیشه حافظ و سنایی «هنر» نامیده می‌شود. به نظر می‌رسد عارفان با این نام می‌خواسته‌اند زیبایی احوال و مقامات را نشان دهند و آنها را زیبا معرفی کنند و اینکه هنر به ذوق مربوط است نه به عقل؛ چون پای استدلالیان چوبین بود. تصور می‌شود در وهله اول تفاوت روش این دو حوزه در درک حقیقت، عامل اصلی گرایش عرفا به واژه هنر بوده باشد. هنر بر خلاف علم علت و معلولی نیست، بلکه کشف و شهودی است. اساس عرفان نیز بر کشف و شهود بنا شده و علت و معلول در آن اهمیت چندانی ندارد.

معرفت الهی در نزد عارفان، معرفت عملی و ذوقی است نه نظری. به همین دلیل چون رابطه هنرمند با هنر نیز رابطه ذوقی و شهودی است، معرفت الهی، هنر عارف محسوب می‌شود. در واقع عمل عارف در حاصل کردن شناخت از خدا و حقیقت با عمل هنرمند در خلق اثر هنری در روش و ماهیت با هم اشتراک دارند. سنایی در بیت مذکور می‌خواهد دو صنف هنر و علم را در درک حقیقت از هم متمایز کند که حوزه ادراکی آنها با هم فرق می‌کند. منظور او از «اهل هنر» که در شعر حافظ نیز تکرار شده، صاحبان کشف شهودی و ذوقی است که حق و حقیقت را محسوس مشهود می‌دانند. اهل علم که بر عقل، استدلال و منطق متکی‌اند، خدا

و حقیقت را به صورت معقول ادراک می‌کنند اما عرفا (اهل هنر) به صورت محسوس مشهود. هنر چون با جان و روح انسان ارتباط دارد نه با جسم و تن، اشراقی و ذوقی است. همچنین به علت همین درک شهودی هنر، خطا، شک و شبهه‌ای در آن راه ندارد. سنایی در جای دیگر به همانندی هنر و روح در کارکرد اشاره کرده و جان هنرمند را لوح سرّ ربّانی دانسته است. هنر = روح و بی‌هنر = بدون روح = بدن:

گرچه مرد هنر بیابانیست جان او لوح سرّ ربّانی است
هنر از مرد همچو روح از تن بی‌هنر مرده جان و زنده بدن
(سنایی ۱۳۷۴: ۱۰۲)

بیابانی یعنی عامی و بی‌سواد. اهل هنر (= عرفا) چون از طریق دل و جان با عالم الهی ارتباط معنوی و روحانی برقرار می‌کنند، با وجود بی‌سوادی و عاری بودن از فضل و دانش، اسرار و معانی را به صورت شهودی و اشراقی درک می‌کنند، لذا جان آنها لوح سرّ ربّانی است.

شاعران عارف معنویت و اعتلای روحی را بیشتر در هنر احساس می‌کرده‌اند تا در علم. این مسئله به وضوح از واژه دلخواه آنها یعنی «هنر» پیدا است. در واژه هنر مفاهیمی چون زیبایی، حیرت، تحول، عشق، دل، احساس، ذوق، شوق و جز آنها نهفته است که در واژه علم وجود ندارد. همچنین واژه هنر ذاتاً متضمن خصلت برتری و تکامل است. وقتی گفته می‌شود هنر انسان، یعنی صفتی که باعث برتری و سرآمدی او شده است. در واژه هنر مفاهیم توانستن و انجام دادن نهفته است و با فعل و عمل همراه است. علم بیشتر دانستن است تا توانستن. اگر دانستن تبدیل به توانستن شود هنر خوانده می‌شود نه علم. پس هنر چون متضمن دانستن نیز است، در عرفان از علم بالاتر دانسته شده است.

واژه هنر در شعر حافظ

واژه هنر در شعر حافظ هم برای هنرهای زمینی و دنیوی به کار رفته است و هم برای مفاهیم و مسائلی که بُعد الهی و معنوی دارند و حافظ آنها را هنر می‌داند. در دو بیت زیر با توجه به بافت ابیات منظور از هنر، هنرهای دنیوی و زمینی است:

ور دیگری به شیوه حافظ زدی رقم مقبول طبع شاه هنرپرور آمدی
(حافظ ۱۳۷۶: ۵۲۴)

اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است
(همان: ۹۵)

اما معنای خاص عرفانی این واژه در شعر حافظ مربوط به مفاهیمی است که شاکله عرفان را تشکیل داده‌اند و هنر آسمانی و الهی عارف محسوب می‌شوند. هنر در شعر حافظ بدین دلیل معنای خاص عرفانی دارد که هر جا بدان برخورد می‌کنیم، سریعاً متوجه می‌شویم که منظور از آن با معنای عام و مرسوم متفاوت است. از مجموع ۲۶ بیتی که حافظ از واژه هنر در غزل‌های خویش بهره جسته به صراحت مفاهیمی چون عشق، رندی، نظربازی و جز آنها با نام هنر و به عنوان مصداق‌هایی از آن نمود پیدا کرده است:

عاشق و رند و نظر بازم و می‌گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام
(همان: ۳۷۹)

در میان شاعران عارف تنها حافظ چنین مفاهیم محوری را در عرفان هنر خوانده است. چه هنر را به معنای فضیلت و کمال و چه به معنای امروزی یعنی فن و حرفه دانست، این مفاهیم نمونه‌هایی از هنر محسوب می‌شوند.^(۱۰) وقتی چنین مفاهیم مهم و دیگر لوازمات راهرو جزء هنر محسوب می‌شوند، قطعاً سیر و حرکت در رسیدن به خدا و حقیقت نیز در نظر حافظ هنر قلمداد می‌شود. جلوه‌های هنر انسان در نظر حافظ که در بیت مذکور آمده است، در دایره معرفت و معنویت قرار

دارند. در ادامه چند نمونه از معانی هنر را به عنوان جلوه‌هایی از هنر آسمانی و الهی در شعر حافظ بررسی می‌کنیم.

هنر در معنای عشق

مهم‌ترین مفهومی که در شعر حافظ، معنای عرفانی هنر بدان دلالت دارد و هنر خاص عارف محسوب می‌شود، عشق است. عشق کمال فرد است و بی‌عشقی عیب و نقص او. معیار مقبولیت در پیشگاه معبود همین عشق است که در شعر حافظ هنر انسان است و افراد فاقد آن بی‌هنرند:

بکوش خواجه و از عشق بی‌نصیب مباش که بنده را نخرد کس به عیب بی‌هنری
(حافظ ۱۳۷۶: ۵۲۹)

عشق نشانه قابلیت فرد است و بدون آن دریافت معنا از عالم الهی میسر نیست. بنابراین تا انسان عشق نداشته باشد، معنایی از عالم راز بر او کشف نمی‌شود. به همین دلیل است که در عرفان هنر خاص انسان دانسته می‌شود:

صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت عشقش به روی دل در معنی فراز کرد
(همان: ۱۷۳)

منظور از هنر عشق همان رسیدن به آستان و حریم عشق است که برتر از عقل است، یعنی همان بخش فراعقلی وجود انسان. رسیدن به این درگاه کار هر کسی نیست. باید از هشیاری و عقل که موانع رسیدن به این درگاه هستند، عاری بود. در این درگاه است که می‌توان به یار متصل شد و پیام او را دریافت و به شهود رسید. بنابراین، عشق مستی است و با هشیاری و عقلمندی در تعارض است. عاقل هشیار چون بر هوش و دانش خود تکیه دارد، در عرفان خودبین و خودپرست دانسته شده است؛ زمانی از خودبینی دور می‌شود که هشیاری خود را ترک کند و عاشق و مست شود. در نتیجه عشق متضمن دوری از خودپسندی، خودبینی و خودرایی است و دیگربینی (معشوق‌بینی) را در پی دارد:

بر هوشمند سلسله نهاد دست عشق خواهی که زلف یار کشی، ترک هوش کن
(حافظ ۱۳۷۶: ۴۷۵)

در نتیجه محوری‌ترین جلوه هنر انسان در کسب معرفت الهی که متمایز از هنرهای دیگر است، همین عشق است:
عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف چون هنرهای دگر مایه حرمان نشود
(همان: ۲۸۴)

حافظ عشق را هنر می‌داند،^(۱۱) اما نه از جنس هنرهای دیگر که باعث حرمان هنرمند می‌شوند. غالباً منظور حافظ از هنرهای دیگر، مواردی چون شاعری، تقوا، دانش و جز آنها است که در زندگی اجتماعی و دنیوی نمود دارند. عشق، هنر زمینی نیست، بلکه آسمانی و الهی است که منتهی به مقصود است. به همین سبب حافظ آنرا از دیگر انواع هنر متمایز کرده است. در نتیجه «از آنجا که کمال انسان و هدف نهایی آفرینش وی جز با عشق به دست نمی‌آید، عشق‌ورزیدن، برترین هنر انسان است.» (یثربی ۱۳۸۱: ۲۱۳)

با توجه به اینکه یکی از معانی اصلی هنر، عشق است، هر کس عاشق باشد، نمی‌تواند عیب ببیند. از این رو، دارنده هنر عشق، عیب‌بین نیست بلکه سعی می‌کند در ورای گناه، کمال صدق محبت را ببیند. آنکس که عیب‌بین است، بی‌هنر است: بی‌هنر = بی‌خبر از عشق و عاشقی.

کمال صدق محبت بین نه نقص گناه که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند
(حافظ ۱۳۷۶: ۲۳۷)

هنر در معنای رندی

جلوه دیگری از هنر آسمانی و الهی در شعر حافظ، رندی است. رندی هنر عرفانی مورد نظر حافظ است که در مقابل هنر اشخاص دیگری چون زاهد، محتسب، فقیه و جز آنها قرار می‌گیرد. بهترین کسی که رندی را تعریف کرده خود حافظ است.

او «رندی را نوعی نفاق و زرق می‌داند شبیه نفاق محتسب. همچنان‌که محتسب مست باده انگوری است و کسی چنین گمان مستی در حق او ندارد، رند نیز در باطن خویش مست جمال آفتاب یار است، اما ظاهر و خرقه او کسی را به باطنش راه نمی‌نماید.» (قلی‌زاده ۱۳۸۷: ۸۷)

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز مست است و در حق او کس این گمان ندارد
(حافظ ۱۳۷۶: ۱۵۶)

رندان در شعر حافظ عاشق، عافیت‌سوز، بلاکش، رازدان، بی‌ریا، محتاج و فقیر^۳ الی‌الله و جز آنها هستند که از رذایلی چون خودبینی، مصلحت‌بینی، تکبر و غرور دوری می‌کنند؛ از این رو رند هنرمندی است که اعمال و صفات او به طور کلی تجسم هنر مورد نظر حافظ است. هنر رند در این است که ظاهر را با باطن جمع می‌کند؛ واقعیت را با حقیقت پیوند می‌دهد و در دام هیچ‌کدام نمی‌افتد بلکه او در صراط مخلصینی است که نه به راست می‌گراید و نه به چپ؛ زیرا هر دو مضله است: «الیمین و الشمال مضلة و الطريق الوسطی هی الجادة» (نهج البلاغه / خطبه ۱۶) در مقابل هنرمندی رند، بی‌هنری زاهد قرار دارد. در شعر حافظ زاهد نمونه اشخاصی است که بر هنرهای زمینی و دنیوی خود تکیه دارد؛ به همین سبب مغرور و خودپسند است. اما رند چون در پیشگاه خداوند خود را بی‌هنر می‌بیند، همواره خود را محتاج آستان ربوبی می‌یابد:

زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه رند از ره نیاز به دارالسلام رفت
(حافظ ۱۳۷۶: ۱۲۲)

رندی بدین سبب هنر عرفانی در اندیشه حافظ است که در آن تسلیم خواست

خدا بودن بر همه چیز حاکم است و خودبینی و خودرانی وجود ندارد:

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمائی
فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست کفرست در این مذهب خودبینی و خودرانی
(همان: ۵۹۰)

در شعر حافظ «عشق» و «رندی» پیوند معنایی دارند و عاشق همان رند است و رند همان عاشق. صفای دل نیز با عشق و رندی حاصل می‌شود:

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است عشق کاری است که موقوف هدایت باشد
(حافظ ۱۳۷۶: ۲۰۴)

نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد
(همان: ۱۷۵)

هنر در معنای نظربازی

حافظ نظربازی را همانند عاشقی و رندی، هنر می‌داند:

عاشق و رند و نظربازم و می‌گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام
(همان: ۳۷۹)

از این گفته چنین بر می‌آید که او نظربازی را کار هر کسی نمی‌داند و مقصود او با تصویری که از معنای ظاهری واژه می‌رود، متفاوت است. قطعاً نظربازی حافظ متضمن تعالی روحی و کمال و رشد است که او آنرا با عنوان «هنر» هم‌ردیف عشق و رندی آورده است. نظربازی حافظ نه تنها به دور از هوا و هوس نفسانی و شهوانی است، بلکه با حظّ روحانی و کسب معنویت همراه است. با توجه به اینکه «عرفا نظربازی را وسیله می‌دانند نه هدف» (یثربی ۱۳۸۱: ۱۱۷) مقصود نهایی، درک جمال الهی و تأمل در صنع خدا است؛ چون درک زیبایی‌ها و حُسن علاوه بر اینکه به درک قدرت و جمال و جلال خالق منتهی می‌شود، نشانه دل‌آگاهی نیز است. به همین دلیل است که حافظ بی‌خبران از اسرار و رموز آن را حیران می‌داند:

در نظربازی ما بی‌خبران حیرانند من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند
(حافظ ۱۳۷۶: ۲۴۲)

بنابراین «نظربازیِ حافظ درک زیبایی و ستایش زیبایی است.» (استعلامی ۱۳۸۲، ج ۱: ۵۲۹) عشق با نظربازی آغاز می‌شود و نظربازی به معنای عشقبازی و مهرورزی است.

هنر در معنای توکل و تسلیم

در بیت زیر توکل به عنوان هنر عرفانی و آسمانی راهرو در مقابل تقوی و دانش که هنرهای زمینی محسوب می‌شوند، قرار گرفته است:

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری است راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش
(حافظ ۱۳۷۶: ۳۴۲)

تقوی و دانش هنر است، اما هنر زاهدان و فقیهان. عارف نباید بر این هنرها تکیه کند. هنر او نادیده گرفتن این نوع هنرها است. وقتی عارف در طی سلوک بر چنین هنرهایی تکیه نمی‌کند، از هنر دیگری به نام توکل برخوردار می‌شود. در واقع توکل چون از نظر مفهومی نقطه مقابل تقوی و دانش است، نتیجه اظهار بی‌هنری عارف است. در عرفان معرفت الهی، حاصل ندیدن عقل و فضل خویش است. ترک عقل و فضل خویش، ترک خودبینی است. در چنین حالتی عارف به جای خودبینی، خدایین است و به جای خودنمایی، خدانما است:

تا فضل و عقل بینی، بی‌معرفت نشینی یک نکته‌ات بگویم، خود را مبین و رستی
(همان: ۵۱۸)

هنر در معنای غم عشق

در شعر حافظ غم و عشق لازم و ملزوم‌اند؛ تا زمانی که عشق باشد، غم نیز قرین آن است. با توجه به این قضیه است که عافیت‌طلبان همواره حافظ را از عشق بر

س ۱۴- ش ۵۰- بهار ۹۷- مفهوم‌شناسی واژه «هنر» در عرفان با تکیه بر شعر حافظ / ۱۸۹

حذر داشته‌اند و زبان به شماتت او گشوده‌اند اما برای خود حافظ هنر عشق در همین غم است:

ناصرم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق برو ای خواجه عاقل! هنری بهتر از این
(حافظ ۱۳۷۶: ۴۸۱)

در واقع آن نوع غمی که در شعر حافظ مثبت و پسندیده و متمایز از دیگر غم‌ها است و هنر محسوب می‌شود، غم عشق است. بر خلاف این نوع غم که نشانه پختگی و کمال و معرفت است، غم‌های دنیوی و اجتماعی که ناشی از تعلق و دلبستگی به امور مادی و دنیوی است، بر خامی و بی‌معرفتی دلالت می‌کند. غم عشق چون غم هجران از معشوق و دوری از حق و حقیقت است، با حسّ تعالی و معنویت همراه است و جمعیت خاطر و حضور قلب در پی دارد. به همین دلیل است که حافظ معرفت خود از وجود و حقایق هستی را از غم عشق یار می‌داند:

اول ز تحت و فوق وجودم خبر نبود در مکتب غم تو چنین نکته‌دان شدم
(همان: ۳۸۹)

غم عشق چون موجب رقت و تلطیف روح و باعث روی آوردن به درگاه خدا و احساس حاجت و نیاز در فرد می‌شود، حافظ آنرا گنجی می‌داند که سلطان ازل به عنوان موهبت به انسان عطا کرده است:

سلطان ازل گنج غم عشق به ما داد تا روی درین منزل ویرانه نهادیم
(همان: ۴۴۴)

هنر در معنای حکمت

هر چیزی با تمام بدی‌هایش خالی از حکمت نیست. حکمت هر چیز، هنر آن محسوب می‌شود (حکمت وجودی). حکمت می‌نیز هنر آن است. «می» در معنای ظاهری‌اش مذموم است، اما می حقیقی و مورد نظر عارفان سرشار از حکمت است.

مردم عامی تنها ظاهر را می‌بینند و از باده و می حقیقی بی‌خبرند. بنابراین، به حکمت می که الهامات و اشراقیات آسمانی و الهی است، پی نبرده‌اند: عیب می جمله چو گفتم هنرش نیز بگو نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند
(حافظ ۱۳۷۶: ۲۳۱)

می و مستی چون ترک خودبینی و خودپرستی است، با ریا و ظاهرسازی سازگاری ندارد. بنابراین، حکمت می برملاکننده رازها و نیات است (مستی و راستی). در شعر حافظ باده‌نوشی و مستی بدین سبب هنر است که درمان غرور و خودبینی، بازگویی سر حکمت، نجات از وسوسه عقل، رسیدن به یکرنگی و دوری از غبار زرق و خودفروشی در گرو آن است.

هنر در معنای کرم و انسانیت

از دیگر مفاهیمی که حافظ آن را هنر عرفانی معرفی می‌کند، کرم کردن و انسان بودن است:

رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است حیوانی که ننوشت می و انسان نشود
(همان: ۲۸۴)

زاهدان ننوشتن می را هنر می‌شمارند و بدان افتخار می‌کنند؛ اما برای حافظ اصل، انسان شدن است. او می‌گوید اگر می نوشیدید و انسان شدید، هنر کرده‌اید؛ اما اگر کسی ادعا کند که می نمی‌نوشد و در کنار آن انسان نشود، هنر نکرده است. انسان شدن هنر است. رندی‌آموختن و کرم کردن، جلوه‌هایی از این هنر (= انسان شدن) هستند. ختمی لاهوری «کرم» را چنین معنا کرده است: «کرم در اصطلاح ایثار و فنای ذات خود است در ذات حق». (۱۳۷۶، ج ۲: ۱۴۶۰) در شعر حافظ ویژگی‌های بارز اهل کرم، عیب‌پوشی، جرم‌بخشی، عذرپذیری، نیکویی کردن،

زیبانگری و هنربینی است. کسی که فاقد چنین صفاتی باشد از هنر کرم‌کردن و انسان‌شدن بی‌بهره است:

عشق است و مفلسی و جوانی و نوبهار
عذرم پذیر و جرم به ذیل کرم بپوش
(حافظ ۱۳۷۶: ۳۴۹)

نیکی پیر مغان بین که چو ما بدم
هر چه کردیم به چشم کرمش زیبا بود
(همان: ۲۵۸)

رندی حافظ نه گناهی است صعب
با کرم پادشه عیب‌پوش
(همان: ۳۵۲)

غیر از موارد مذکور که در آنها دقیقاً هنر به مفاهیم خاص اطلاق می‌شود، موارد دیگری نیز وجود دارد که حافظ به مقصود خود از هنر تصریح نمی‌کند اما در این موارد نیز کاملاً مشخص است که واژه «هنر» با توجه به بافت کلام و ارتباط با دیگر واژگان بیت و همچنین ارتباط موضوعی بیت مورد نظر با ابیات پس و پیش، معنای خاصی دارد و نمی‌توان برای آن معنای معمولی و مرسوم قائل شد:

برهنگان طریقت به نیم‌جو نخرند
قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست
(همان: ۹۷)

به یقین هنری که مدنظر برهنگان طریقت است، با آنچه که دیگران در نظر دارند، کاملاً متفاوت است. در این بیت چون هنر به برهنگان طریقت نسبت داده شده، جهت معنایی آن معلوم است. برهنگان طریقت چیزی را هنر می‌دانند که در مسیر طریقت و قلندری باشد؛ بنابراین مفهومی که هنر در اینجا دارد، چیزی است که اساس جهان‌بینی برهنگان طریقت را تشکیل داده است، یعنی مجموعه عرفان و هر آنچه که درون عرفان قرار دارد. منظور از هنر در اینجا هنر الهی و آسمانی است که مصادیقی چون عشق، رندی، اخلاص و جز اینها را در بر می‌گیرد.

قبای اطلس رمز ظاهر و شرک و زر و زور و علم و ثروت است. بنابراین، اطلس‌پوشان از هنر برهنگان طریقت که باطن (= حقیقت) و عشق و توحید (=

است، بی‌بهره‌اند. با وجود این، شارحان غزل‌های حافظ در شرح این بیت اشاره‌ای به واژه هنر نکرده‌اند که آیا در ارتباط معنایی با برهنگان طریقت معنی خاصی دارد یا نه؟ ختمی‌لاهوری در توضیح کلی بیت «هنر و معنی» را به صورت عطف به هم آورده است. (۱۳۷۶، ج: ۱، ۲۱۸) به نظر می‌رسد ایشان پی برده‌اند که هنر در معنی عام و مرسوم خود به کار نرفته است؛ به همین دلیل واژه «معنی» را بدان معطوف کرده‌اند تا نشان دهند که منظور از هنر در اینجا معنی و معرفت است. دکتر استعلامی نیز در شرح این بیت بیان کرده‌اند که عاری‌بودن از هنر یعنی اینکه درکی از عوالم روحانی ندارد. ایشان هنر را شایستگی و درک باطن معنی کرده و در توضیح بیت نوشته‌اند که «رندان به ظاهر آراسته کسانی که معرفت عوالم آنها را ندارد، ارزش نمی‌دهند.» (۱۳۸۲، ج: ۱، ۲۳۶) یا در این بیت که حافظ با قرینه «هوای وصال» اهل هنر را معرفی می‌کند:

گر در سرت هوای وصال است حافظا باید که خاک درگِ اهل هنر شوی
(حافظ ۱۳۷۶: ۵۸۶)

واژه محوری این بیت «وصال» است. با توجه به اینکه «این غزل معرفت‌نامه و عرفان‌نامه حافظ است که آکنده است از روح ایمان و روحیه عرفان، خشوع دینی و خشیت عرفانی»، (خرمشاهی ۱۳۸۰، ج: ۲، ۱۲۳۲) جهت معنایی و حوزه مفهومی واژه «وصال» کاملاً روحانی و معنوی است. بنابراین، ترکیب «اهل هنر» به افراد خاصی با ویژگی‌ها و صفات مخصوصی اطلاق می‌شود و منظور از آن ارباب معرفت و عارفان راستین حقیقت و اهل میکده و عشق است. دکتر استعلامی در توضیح ترکیب «اهل هنر» نوشته‌اند: «اهل هنر در کلام حافظ یعنی آگاهان و صاحب‌دلان که عالمی و رای این هستی مادی را می‌شناسند.» (۱۳۸۲، ج: ۲، ۱۲۲۹) هنر خاصی که در این بیت مدنظر حافظ است به رابطه انسان با خداشناسی و کسب معارف الهی مربوط می‌شود. در شعر حافظ «اهل نظر»، «اهل معرفت»، «اهل راز»، «اهل دل» و

س ۱۴- ش ۵۰- بهار ۹۷- مفهوم‌شناسی واژه «هنر» در عرفان با تکیه بر شعر حافظ/ ۱۹۳

«اهل هنر» از نظر معنایی و مفهومی با هم قرابت دارند و تقریباً در همه موارد به سالکان و عارفان عاشق اشاره شده است. از این رو، مفهوم‌شناسی واژه هنر در جهان‌بینی حافظ همان راز، نظر و معرفت است:

بی‌معرفت مباش که در من یزیدِ عشق اهل نظر معامله با آشنا کنند
(حافظ ۱۳۷۶: ۲۴۶)

جهان و هرچه درو هست سهل و مختصرست ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار
(همان: ۳۰۸)

اهل هنر ظاهرین نیستند بلکه باطن را می‌نگرند. در شعر حافظ حُسن، ظاهری است اما نکته و لطیفه باطنی و نهانی است. اشخاصی توان درک نکته و لطیفه را دارند که ظاهرین نباشند و در عین حال باید صاحب‌نظر و اهل راز باشند. هنر چنین افرادی درک جمال و لطیفه نهانی است (صاحب‌نظر همان اهل هنر است). کسی می‌تواند مقبول طبع اهل هنر و صاحب‌نظر واقع شود که نکته‌هایی غیر از حُسن داشته باشد:

بس نکته غیر حُسن ببايد که تا کسی مقبول طبع مردم صاحب‌نظر شود
(همان: ۲۸۲)

غیر از مباحثی که در رابطه با معنای خاص عرفانی هنر در شعر حافظ بیان شد، موضوعات دیگری نیز به صورت کلی در ارتباط با هنر در شعر او نمود پیدا کرده است که به عنوان حُسن ختام بدان‌ها اشاره می‌شود:

- ناسازگاری سرنوشت با اهل هنر:

آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم
(همان: ۴۵۲)

- هنر با حرمان همراه است و هنرمند همواره محروم است:

هنر بی‌عیب حرمان نیست لیکن ز من محروم‌تر کی سایی بود
(همان: ۲۷۴)

- هنر عامل جلای دل:

روز در کسب هنر کوش که می‌خوردن روز دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد
(حافظ ۱۳۷۶: ۱۹۴)

نتیجه

نتایج به دست آمده از این نوشتار به صورت گزاره‌هایی در زیر ذکر می‌شود:

واژه هنر در متون کهن در معانی گوناگونی به کار رفته است. این معانی گوناگون حاصل حال و مقام سخن است. این واژه در گذشته در دو بُعد به کار می‌رفت: ۱- در معنای خاصی که امروزه نیز به فعالیت‌هایی چون موسیقی، نقاشی، شاعری و جز آنها اطلاق می‌شود. هنر در این بُعد معادل فن ظریف و تکنیک بوده است. ۲- در معانی و مفاهیم مربوط به فضایل و کمالات. گاهی واژه هنر در معنای فضیلت و کمال به کار رفته است و گاهی هم در معانی و مفاهیمی که جزء کمال و فضیلت محسوب می‌شوند. البته منظور و معنایی که از فضیلت در انواع مختلف ادبی مد نظر بوده، متفاوت است. برای نمونه هم حافظ هنر را در معنای فضیلت به کار برده و هم دیگران، اما چون هر یک فضیلت را در چیزها و مسائل مختلفی تصور کرده‌اند، جنبه‌ها و حوزه‌هایی که واژه هنر برای آنها به کار رفته است کاملاً با هم تفاوت دارند. بنابراین، مفهوم کمال و فضیلت در عرفان با غیر عرفان تفاوت ماهوی و مصداقی دارد.

واژه هنر در عرفان نسبت به دیگر متون ادبی تحول معنایی پیدا کرده است و عارفان از آن معانی عرفانی مد نظر داشته‌اند. از این رو، هنر در عرفان بُعد جدیدی پیدا می‌کند و به دو نوع تقسیم می‌شود: ۱. هنر زمینی و دنیوی؛ ۲. هنر الهی و آسمانی. در عرفان اظهار هنرمندی حجاب تلقی می‌شود و معانی الهی زمانی بر

س ۱۴- ش ۵۰- بهار ۹۷- مفهوم‌شناسی واژه «هنر» در عرفان با تکیه بر شعر حافظ/ ۱۹۵

عارف کشف می‌شود و او از هنر الهی و آسمانی برخوردار می‌شود که از هنرهای زمینی عاری شده باشد.

در عرفان به‌ویژه در شعر حافظ واژه هنر علاوه بر اینکه برای هنرهای دنیوی و اجتماعی به کار رفته است، به عرفان و شناخت خداوند نیز اطلاق شده است و عارفان راه معرفت الهی، اهل هنر معرفی شده‌اند. هنر خاص انسان در عرفان عشق، رندی، توکل، اخلاص، انسانیت و جز آنها است.

عشق، رندی، توکل، اخلاص، نظربازی و جز آنها بدین دلیل در شعر حافظ هنر عرفانی قلمداد می‌شوند که هر یک جلوه‌ای از فضیلت و کمال انسان محسوب می‌شوند.

شاعران عارف بیشتر تمایل دارند که عمل سیروسلوک و شناخت خود از حق و حقیقت را هنر بنامند تا علم.

پی‌نوشت

(۱) در یسنه، هات ۴۳، بند۵: واژه هنر به معنای مهارت و کاردانی به کار رفته است: «ای مزدا اهوره! دریافتم که چگونه تا پایان گردش آفرینش، گفتارها و کردارها را با هنر خویش مُزد برنهاده‌ای.» (رایشلت ۱۳۸۳: ۱۳۳)

(۲) «و مهارت‌های (بدنی) که اهورامزدا به من فرو فرستاد» (utā ūvnarā tyā auramazdā) (عسگری بی تا: بش)

(۳) استاد ابراهیم پورداود نوشته است که «معنی که امروز به واژه هنر در فارسی می‌دهیم، درست همان مفهومی است که واژه هونر در اوستا دارد.» (۱۳۸۱: ۲۱۴) دقیقاً مشخص نیست که منظور استاد پورداود از معنای امروزی واژه هنر، همان معنای خاص فن و صنعت است که مثلاً برای نقاشی، موسیقی و خطاطی به کار می‌رود یا مفهوم دیگری را مدنظر داشته‌اند؛ چون امروزه این واژه علاوه بر معنای خاص، در تداول عامه به معنای «کار بزرگ انجام دادن» نیز به کار می‌رود.

مثلاً وقتی فردی کاری را انجام می‌دهد که شگفتی و تشویق دیگران را در پی دارد، گفته می‌شود: «انجام آن کار هنر است».

(۴) ناصر خسرو نیز واژه «هنری» را در معنای پاک و تزکیه شده به کار برده است:

بر سر من تاج دین نهاده خرد دین هنری کرد و بردبار مرا
(۱۳۸۰: ۱۲۵)

(۵) گستردگی معنایی این واژه به این دلیل است که به معانی و مفاهیم زیادی نسبت داده شده و در هر بافت و موقعیتی، ظرفیت این را داشته است که برای هر معنایی به کار برده شود. بنابراین، گوناگونی معنایی واژه هنر در آثار کلاسیک متأثر از بافت موضوعی است. با مقایسه نمونه‌های زیر به خوبی مشخص می‌شود که معنای واژه هنر وابسته به بافت و زمینه موضوع است:

کسی را که آید زمانه به سر ز مردم به گفتار جوید هنر
(فردوسی ۱۳۸۰: بیت ۱۱۷۸)

قباد بداندیش نیرو گرفت هنرها بشست از دل آهو گرفت
(همان: بیت ۱۲۵۴)

چو نیرو به بازوی خویش آوریم هنر هر چه داریم پیش آوریم
(همان: بیت ۱۱۶۹)

(۶) واژه هنر در این سه بیت، سه معنای متفاوت می‌دهد. کاملاً معلوم است که این معانی متفاوت ناشی از خود واژه هنر نیست، بلکه این بافت است که باعث معنای گوناگون از این واژه شده است. پس این گفته که واژه هنر دارای معنای گوناگون است، نمی‌تواند چندان درست باشد بلکه باید گفت این صفات و معنای گوناگون هستند که با نام هنر بیان می‌شوند زیرا بین این قضیه که یک واژه دارای معنای متعدّد است با این قضیه که یک واژه در معنای گوناگون به کار برده شود، تفاوت ظریفی وجود دارد. واژه هنر ذاتاً معنای متعدّد ندارد، بلکه براساس مناسبتی برای معنای گوناگون به کار می‌رود. بدین معنا که این واژه در اصل یک معنای حقیقی داشته است که به مرور زمان به صورت مجازی برای معنای و مفاهیمی که به نحوی با آن معنای حقیقی مناسبتی داشته‌اند، به کار رفته است. اگر فرض کنیم که معنی حقیقی این واژه با توجه به ریشه‌شناسی آن همان فضایل و کمالات بوده است، اطلاق این واژه بر انواع فنون و مهارت‌ها به صورت مجازی

بر اساس این مناسبت بوده که داشتن مهارت و فنون مایه فضیلت و کمال برای افراد می‌شده است.

(۷) به هر حال تمام معانی و مفاهیم این واژه در شاهنامه به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱. اخلاقیات و فضایل معنوی و رفتاری؛ ۲. فنون و مهارت‌ها که خود این مورد به دو دسته تقسیم می‌شود: ویژگی‌های جسمی و رزمی، مانند کمندافکنی، زورمندی، تیراندازی و جز آنها و مهارت‌ها و استعداد‌های غیر رزمی، مانند گفتار خوب، نوشتن و مانند آن.

(۸) در متون کهن همواره هنر از علم و دانش جدا دانسته شده است. جدایی هنر از علم بر این قضیه دلالت دارد که در گذشته نیز همانند اکنون فعالیت‌هایی هنر قلمداد می‌شده است و این واژه همان‌طور که در مقدمه اشاره شد معادل فن و صنعت چون هنر شاعری و مانند آن بوده است. در ابیات زیر هم جدایی هنر و علم به خوبی مشخص است و هم معنایی که معادل فن ظریف است:

مدح و دبیری و غزل را نگر علم نخوانی و هنر نشمری
(ناصرخسرو ۱۳۸۰: ۱۹۷)

در سخن جز نام او گفتن خطا باشد خطا در هنر جز نعت او گفتن ستم باشد ستم
(سنایی ۱۳۸۸: ۳۲۰)

(۹) در عرفان نظری نیز از واژه هنر برای اشاره به عمل خدا در آفرینش عالم و عمل عارف در عبادات استفاده شده است که با مفهوم مورد نظر در شعر شاعران عارف تفاوت دارد. ابن عربی عالم را صنعت خداوند می‌داند و بر این اندیشه است که خداوند با صنعت (هنر) در هستی و عالم تجلی کرده است: «العالمُ صنعةُ اللَّهِ» یا «بالصنعةِ ظهرَ الحقِّ فی الوجودِ». (به نقل از حکمت ۱۳۸۶: ۲۰۳) او در کنار هنر خداوند برای انسان نیز قائل به دو گونه هنر است: هنر درونی و هنر بیرونی. منظور او از هنر بیرونی که کمال هنرنمایی انسان است، آفرینش کلام و سخن است که شعر نمونه‌ی اعلای آن به شمار می‌رود. هنر درونی خود بر دو گونه است: نخست هنر صورت‌نگری و خلق اعتقادات؛ یعنی انسان در پیمودن قوس صعود با قوه‌ی تخیل صورت‌هایی از خداوند را در درون خود خلق می‌کند. نوع دوم هنر درونی، صورت‌نگری اعمال است. هنر انسان در این جنبه این است که در انجام تکالیف و اعمال، روح خاصی در آنها بدمد و آنها را به صورت زنده انجام دهد. اگر انسان چنین کند اعمال او به سوی خداوند صعود می‌کنند. (حکمت ۱۳۸۹: ۲۶۱-۲۵۴)

با در نظر گرفتن چنین موضوعاتی بوده است که شارحان آرا و اندیشه‌های او گفته‌اند که «نزد ابن عربی صوفی همان هنرمند و کشف صوفیانه همان هنر است.» (به نقل از حکمت ۱۳۸۶: ۱۸۶) (۱۰) جایگاه هنر در عرفان و موضع‌گیری عارفان نسبت بدان با دیگر نحله‌های فکری متفاوت است. جهان‌بینی عرفانی و ارزش‌های آن برای هنر، بافت جدیدی محسوب می‌شود که در آن ماهیت و معنای تازه‌ای پیدا می‌کند. هنر در این بافت جدید از جنبه عرفانی و الهیاتی نگرینسته می‌شود و ارزش‌گذاری‌ای که عارفان نسبت به آن انجام می‌دهند، براساس معیارهایی است که در نگرش آنها مهم است. این گفته که «هنر به لحاظ ذات و ماهیت امری معرفت‌زا است و خاصیت و خصلت شناختاری^۱ دارد» رویکرد عرفانی و دینی به هنر و بازگوکننده دیدگاه عارفان بدان است. (همتی ۱۳۸۷: ۱۶) فلسفه هنر از منظر عارفان همانی نیست که در خارج از آن وجود دارد. به تبع این مسئله ماهیت، کارکرد، غایت و زیبایی‌شناسی هنر در عرفان نیز با دیگر مکاتب فکری متفاوت است. غایت هنر در عرفان، تکامل روحی هنرمند است. زیبایی‌شناختی آن نیز معطوف به همین تکامل روحی و معنوی است که در فرد ایجاد می‌کند و دریچه حقیقت و بصیرت باطنی را بر او می‌گشاید. در واقع معیار زیبایی‌شناسی هنر در عرفان، نتیجه معنوی و روحی است که برای هنرمند حاصل می‌شود.

(۱۱) از نظر فرمولی و ساختاری، بین نسبت این مفاهیم به واژه هنر با مفاهیمی که در دیگر انواع ادبی هنر قلمداد شده‌اند هیچ تفاوتی وجود ندارد. گزاره‌هایی که در دیگر انواع ادبی با واژه هنر ساخته شده‌اند از نظر فرمولی با موارد ذکرشده در شعر حافظ یکسان‌اند: «زهد و کرم، هنر است»، «پهلوانی هنر است» و در شعر حافظ «رندی، نظر بازی و عشق هنرند».

(۱۲) در نظریه عشق عرفانی حافظ که استاد خرمشاهی در سی - چهل گزاره بیان کرده‌اند، (خرمشاهی ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۱۸۶-۱۱۷۳) اشاره‌ای به این مطلب نشده است که «عشق هنر است». در حالی که مهم‌ترین و برجسته‌ترین نکته بیت زیر که مضمون آن چندین بار در شعر حافظ تکرار شده، همین موضوع است:

عاشق و رند و نظر‌بازم و می‌گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام
(حافظ ۱۳۷۶: ۳۷۹)

کتابنامه

قرآن کریم.

- نهج البلاغه. ۱۳۸۸. ترجمه سید جعفر شهیدی. چ ۲۵. تهران: علمی و فرهنگی.
- استعلامی، محمد. ۱۳۸۲. درس حافظ. چ ۱. تهران: سخن.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد. ۱۳۵۴. گرشاسب‌نامه. به کوشش حبیب یغمایی. چ ۲. تهران: طهوری.
- پرنیان، موسی و دیگران. ۱۳۹۱. «هنر در شاهنامه». فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نشر فارسی (بهار ادب). س ۵. ش ۱. صص ۲۷۶-۲۶۳.
- پورداد، ابراهیم. ۱۳۸۱. یادداشت‌های گات‌ها. چ ۱. تهران: اساطیر.
- تبریزی، محمدبن حسین. ۱۳۷۶. برهان قاطع. به کوشش محمد معین. چ ۶. تهران: امیرکبیر.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان. ۱۳۷۵. هفت اورنگ. تصحیح مرتضی مدرس گیلانی. چ ۷. تهران: اهورا.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. ۱۳۷۶. دیوان. تصحیح رشید عیوضی. چ ۱. تهران: امیرکبیر.
- حکمت، نصرالله. ۱۳۸۶. حکمت و هنر در عرفان ابن عربی. چ ۲. تهران: فرهنگستان هنر.
- _____ . ۱۳۸۹. مباحثی در عرفان ابن عربی. چ ۱. تهران: نشر علم.
- ختمی‌لاهوری، ابوالحسن عبدالرحمان. ۱۳۷۶. شرح عرفانی غزل‌های حافظ. تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی و دیگران. چ ۲. تهران: قطره.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین. ۱۳۸۰. حافظ‌نامه. چ ۱۲. تهران: علمی و فرهنگی.
- رایشلت، هانس. ۱۳۸۳. رهیافتی به گاهان زرتشت و متن‌های نوآوستایی. گزارش جلیل دوست‌خواه. چ ۱. تهران: ققنوس.
- رضی، هاشم. ۱۳۷۶. وندیداد. چ ۱. تهران: فکر روز.
- سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم. ۱۳۸۸. دیوان. تصحیح محمد تقی مدرس رضوی. چ ۷. تهران: سنایی.
- _____ . ۱۳۷۴. حدیقة‌الحقیقه و شریعة‌الطریقه. تصحیح محمد تقی مدرس رضوی. چ ۱۴. تهران: دانشگاه تهران.

- ۲۰۰ / فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی _____ حیدر قلی‌زاده - فرهاد محمدی
- شعار، جعفر. ۱۳۷۷. «هنر در سخن سعدی». مجموعه مقالات «ذکر جمیل سعدی». ج ۲. گردآوری کمیسیون ملی یونسکو - ایران. چ ۵. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- عسگری، لیلا. بی‌تا. «ریشه‌شناسی واژه مرد (مردم)، نر (هنر)». *انسان‌شناسی و فرهنگ* ۱.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. ۱۳۸۳. *تذکره‌الاولیاء*. تصحیح رینولد نیکلسون. ترجمه مقدمه‌ها ع. روح‌بخشان. چ ۲. تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۰. *شاهنامه*. چاپ مسکو. چ ۱. تهران: آبیان.
- فرهنگ واژه‌های اوستا. ۱۳۶۹. به کوشش احسان بهرامی. چ ۱. بی‌جا: نشر بلخ وابسته به بنیاد نیشابور.
- فلاحی، صادق. ۱۳۸۴. «هنر در شاهنامه». *کیهان فرهنگی*. ش ۲۳۰.
- قلی‌زاده، حیدر. ۱۳۸۷. «نفاق و تزویر در آیین رندی حافظ». *فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی ارومیه*. س ۱. ش ۴.
- قیصری، داود. ۱۳۸۷. *شرح قیصری بر فصوص‌الحکم*. ترجمه محمد خواجوی. چ ۱. تهران: مولی.
- معین، محمد. ۱۳۷۶. *حاشیه بر برهان قاطع* (ر.ک: تبریزی همین منابع).
- مولوی، جلال‌الدین محمد. ۱۳۶۳. *کلیات شمس تبریزی*. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. چ ۳. تهران: اساطیر.
- _____ . ۱۳۷۳. *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد ا. نیکلسون. به کوشش نصرالله پورجوادی. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- مبیدی، ابوالفضل رشیدالدین. ۱۳۸۲. *کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار*. تصحیح علی اصغر حکمت. چ ۷. تهران: امیرکبیر.
- ناصرخسرو. ۱۳۸۰. *دیوان*. تصحیح مجتبی مینوی. به کوشش نصرالله تقوی. چ ۱. تهران: معین.
- نظامی، الیاس بن یوسف. ۱۳۶۳. *لیلی و مجنون*. تصحیح بهروز ثروتیان. چ ۱. تهران: توس.
- همتی، همایون. ۱۳۸۷. *فهم هنر و هنر فهم*. چ ۱. آبادان: پرسش.
- یثربی، یحیی. ۱۳۸۱. *آب طریناک*. چ ۱. تهران: آفتاب توسعه.
- یمینی، عبدالعظیم. ۱۳۵۰. «معانی مختلف هنر در شاهنامه». *ارمغان*. دوره ۴۰. س ۵۳. ش ۵. صص ۲۸۹-۳۰۱.

English Sources

Anthropology and culture. <http://anthropology.ir/article/13114.html>
(acc. 12. Apr. 2018).

References

- Asadī Tūsī, Abūnasr Alī ebn-e Ahmad. (1978/1354SH). *Garšāsb-nāme*. With the effort of Habīb Yaqmā'ī. 2nd ed. Tehrān: Tahūrī.
- Asgarī, Leilā. (no date). “Rīše-šenāsī-ye vāže-ye mard (mardom), nar (honar)”. *Anthropology and culture*.
<http://anthropology.ir/article/13114.html> (acc. 12. Apr. 2018).
- Attār Neyšābūrī, farīd al-dīn. (2004/1383SH). *Tazkerat al-owlīya*. Ed. by Reynold Nicholson. Tr. by Rūhbaxšān. 2nd ed. Tehrān: Asātīr.
- Farhang-e vāže-hā-ye avestā*. (1989/1369SH). With the effort of Ehsān Bahrāmī. First ed. Bonyād-e Neyšābūr.
- Este'lāmī, Mohammad. (2003/1382SH). *Dars-e hāfez*. First ed. Tehrān: Soxan.
- Fallāhī, Sādeq. (2005/1384SH). “*Honar dar šāh-nāme*”. *Keyhān-e Farhangī*. No 230.
- Ferdowsī, Abol-qāsem. (2001/1380SH). *Šāh-nāme*. Čāp-e Moscow. First ed. Tehrān: Ābyār.
- Hāfez, Šams al-dīn Mohammad. (1997/1376SH). *Dīvān*. Ed. by Rašīd Eyvazī. First ed. Tehrān: Amīrkabīr.
- Hekmat, Nasrollāh. (2007/1386SH). *Hekmat va honar dar 'erfān-e ebn-e arabī*. 2nd ed. Tehrān: Farhangestān-e Honar.
- _____. (2010/1389SH). *Mabāhesī dar 'erfān-e Ebn-e arabī*. First ed. Tehrān: 'Elm.
- Hemmatī, Homāyūn. (2008/1387SH). *Honar-e fahm va fahm-e honar*. First ed. Ābādān: Porseš.
- Jāmī, Nūr al-dīn Abdol-rahmān. (1996/1375SH). *Haft ovrang*. 7th ed. Ed. by Morteza Modarres Gīlānī. Tehrān: Ahūrā.
- Xatmī lāhūrī, Abol-hasan abdol-rahmān. (1997/1376SH). *Šarh-e 'erfānī-ye qazal-hā-ye hāfez*. Ed. by Bahā al-dīn Xorramšāhī. 2nd ed. Tehrān: Qatre.
- Xorramšāhī, Bahā al-dīn. (2001/1380SH). *Hāfez-nāme*. 12th ed. Tehrān: 'Elmī va Farhangī.
- Meybodī, Abolfazl. (2003/1382SH). *Kašf al-asrār va 'oddat-ol abrār*. Ed. by Alī Asqar Hekmat. 7th ed. Tehrān: Amīrkabīr.
- Mo'in. Mohammad. (1997/1376SH). Noted on *Borhān-e Qāte* (see Tabrīzī).
- Mowlavī, Jalāl al-dīn mohammad. (1983/1363SH). *Kolīyyāt-e šams-e tabrīzī*. Ed. by Badī' al-zamān Forūzānfār. 3rd ed. Tehrān: Asātīr.

- _____. (1994/1373). *Masnavī Ma'navī*. Ed. by Reynold Nicholson. With the effort of Nasrollāh Pūrjavādī. 2nd ed. Tehrān: Amīrkabār.
- Nahjolbalāqe*. (2009/1388SH). Tr. by. Seyyed Ja'far Šahīdī. 25th ed. Tehrān: 'Elmī va Farhangī.
- Nāser Xosrow. (2001/1380SH). *Dīvān*. Ed. by Mojtabā Mīnovī. With the effort of Nasrollāh Taqavī. First ed. Tehrān: Mo'in.
- Nezāmī, Elyās ebn-e Yūsof. (1983/1363SH). *Leilī va majnūn*. Ed. by Behrūz Servatīyan. First ed. Tehrān: Tūs.
- Parnīyan, Mūsā et al. (2012/1391SH). "*Honar dar šāh-nāme*". Bahār-e Adab. Year 5. No 1.
- Qeisari, Dāvūd. (2008/1387SH). *Šarh-e qeisari bar fosūs al-hekam*. Tr. by Mohammad Xowājavi. First ed. Tehrān: Mowlā.
- Pūrdāvūd, Ebrāhīm. (2002/1381SH). *Yād-dāšt-ha-ye gāt-hā*. First ed. Tehrān: Asātīr.
- Qolizāde, Heydar. (2008/1387SH). "*Nefāq va tazvīr dar ā'in-e hāfez*". *Quarterly journal of literature and humanity sciences faculty of ūrūmiyeh*. No 4.
- Reichelt, Hans. (2004/1383SH). *Rahyāfi be gāhān-e zartošt va matn-hā-ye now avestāie*. Reported by Jalīl dūstxāh. First ed. Tehrān: Qoqnūs.
- Razī, Hāšem. (1997/1376SH). "*Vendīdād*". First ed. Tehrān: fekr-e Rūz.
- Sanā'i, Abol-majdūd ebn-e Ādam. (2009/1388SH). *Dīvān*. Ed. by Modarres Razavī. 7th ed. Tehrān: Sanā'i.
- _____. (1995/1374SH). "*Hadīqat al- haqīqeh va šari'at al-tarīqeh*". Ed. by Modarres Razavī. 14th ed. Tehrān: Dānešgāh-e Tehrān.
- Šo'ār, Ja'far. (1998/1377SH). "*Honar dar soxan-e sa'dī*". *Majmū'e Maqālāt-e Zekr-e Jamīl-e Sa'dī*. 2nd Vol. 5th ed. Tehrān: vezārat-e Farhang va Eršād-e Eslāmī.
- Tabrīzī, Mohammad Hossein. (1997/1376SH). *Borhān-e Qāte*. With the effort of Mohammad Mo'in. 6th ed. Tehrān: Amīrkabār.
- Yamīnī, Abdol'azīm. (1974/1350SH). "*Ma'anī-ye moxtalef-e honar dar šāh-nāme*". *Armaqān*. No 5.
- Yasrebī, Yahyā. (2002/1381SH). *Āb-e tarabnāk*. First ed. Tehrān: Āftāb-e towse'e.